

شکل‌گیری نظم شبکه‌ای در روابط بین‌الملل و نقش سرمایه اجتماعی در جست‌وجوی صلح پایدار

حسین سلیمی*
ماندانا سجادی**

چکیده

در این مقاله در پی آن هستیم که با استفاده از استعاره نظم شبکه‌ای، پیوند مفهومی مناسبی میان تحولات نوین نظم بین‌الملل، با ارتقای سرمایه اجتماعی و صلح پایدار، برقرار کنیم. در این راستا از بروز پدیده‌ای با عنوان «سرمایه اجتماعی پل‌زننده»^۱ به‌عنوان یکی از پیامدهای شکل‌گیری جامعه مدنی جهانی به‌سبب پیوندهای شبکه‌ای میان بازیگران نوین نظام بین‌الملل، برای بررسی

* عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی (salimi@atu.ac.ir)

** (نویسنده مسئول) دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (sajjadiatu@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۸/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۸

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۵، صص ۱۸۰-۱۴۹

1. Bridging Social Capital

امکان‌پذیری دستیابی به صلح پایدار بهره‌جسته‌ایم. گمان‌نویسندگان بر این است که شکل‌گیری جامعه مدنی جهانی در نظام بین‌الملل که یکی از پیامدهای ساختاربندی شبکه‌ای نوین نظم جهانی است، با ایجاد نوعی از سرمایه اجتماعی، منجر به کاهش خشونت ساختاری در سطح نظام بین‌الملل شده و امکان دستیابی به صلح پایدار را فراهم می‌کند.

واژگان کلیدی: نظم شبکه‌ای، سرمایه اجتماعی، جامعه مدنی جهانی، صلح پایدار، خشونت ساختاری

مقدمه

امروزه نظام بین‌الملل را نظامی در حال گذار می‌دانند که تقریباً به هیچ‌یک از تعریف‌های پیشین که قائل به وجود قطب‌های متناقض قدرت بود، با قاطعیت تن در نمی‌دهد. پویایی‌های نوین جهانی، متضمن ظهور ویژگی‌های متعددی در نظم بین‌الملل است که به راحتی مفهوم‌بندی نمی‌شوند. در این دوران گذار، اندیشمندان مختلف تلاش می‌کنند با بهره‌گیری از قالب‌های فکری رایج، چارچوب مفهومی مناسبی برای تغییرات به وجود آمده در نظام بین‌الملل بیابند؛ تغییراتی که در نخستین گام، ماهیت جنگ و صلح را به عنوان دو مفهوم کلیدی علم روابط بین‌الملل به چالش کشیده‌اند. ظهور شبکه‌های تروریستی که امنیت را در جوامع توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته به خطر انداخته‌اند و ظهور شبکه‌های اجتماعی و پیوندهای میان‌گروهی مردمی که درباره این وقایع گفت‌وگو می‌کنند، دو وجه بارز این تغییرات ساختاری هستند. در هر دو وجه این طیف متناقض‌نما، نقش مردم و پیوندهای میان آنها به عنوان پدیده‌ای و رای مرزبندی‌های ملی، برجسته شده است.

به موازات این تحولات، اندیشمندان روابط بین‌الملل برای فهم علت‌های ریشه‌ای جنگ‌های جدید و راه‌های نیل به هدف والای صلح پایدار، از مفهوم‌بندی‌های جامع‌تری استفاده می‌کنند. امروزه تحلیل‌های شبکه‌ای، یکی از وجوه تبیینی نوین در علوم اجتماعی هستند که به نظر می‌رسد در تحلیل پدیده‌های سیاسی و بین‌المللی نیز کارایی زیادی داشته باشند. در واقع، تحلیل شبکه‌ای، راهی برای ساده‌سازی پیچیدگی‌های روابط اجتماعی به منظور آشکار کردن الگوها و روندهاست. در این چارچوب، اصل بر این است که پدیده‌ها و تعاملات بین‌المللی ابتدا در داخل شبکه‌هایی برساخته از ارتباطات و تعاملات میان واحدها شکل

می‌گیرد و این صورت‌بندی‌ها، رفتارهای واحدها را محدود و معین می‌کنند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که در قالب این روش تحلیلی، چگونه می‌توان راه‌های نیل به مهم‌ترین مشکله علم روابط بین‌الملل، یعنی دستیابی به صلح پایدار را بررسی کرد؟ به عبارت دیگر، پویایی‌های نوین نظام جهانی که منجر به شکل‌گیری روابط شبکه‌ای و ظهور فضای عمومی فراملیتی با عنوان «جامعه مدنی جهانی» شده‌اند، با چه سازوکاری، رسیدن به صلح پایدار را امکان‌پذیرتر می‌کنند؟ در پاسخ به این پرسش، تلاش کرده‌ایم ضمن پایبند ماندن به تحلیل شبکه‌ای روابط بین‌الملل، از مفهوم بسیار رابطه‌ای (مبتنی بر رابطه) «سرمایه اجتماعی پل‌زننده» استفاده کنیم. درحقیقت، فرض بر این است که خطرهای جهانی، مردم را به‌عنوان مخاطبان درجه اول خشونت‌های شبکه‌ای خصوصی‌شده وادار کرده است که ارتباط‌هایی پل‌زننده میان خودشان برقرار کنند و به‌این‌ترتیب یک فضای عمومی فراملیتی را ایجاد کنند که با کاستن از سطح خشونت ساختاری در جامعه، امکان برقراری صلح پایدار را فراهم می‌آورد.

به این منظور ابتدا ضمن مراجعه به ادبیات تحلیل شبکه‌ای از روابط بین‌الملل، سه ویژگی عمده که از نظر نویسندگان، نمود بروز تعاملات شبکه‌ای میان واحدهای نظام بین‌الملل هستند را برجسته می‌سازیم. این سه ویژگی عبارتند از ظهور شبکه‌ای از بازیگران فراملیتی، ظهور دیپلماسی شبکه‌ای، و ظهور جنگ‌های شبکه‌ای. در هر سه ویژگی یادشده نقش پیوندهای شبکه‌ای میان مردم، فارغ از مرزبندی‌های ملی برجسته است. از این نکته دریچه‌ای برای ورود به بخش دوم، یعنی توصیف شکل‌گیری جامعه مدنی جهانی، به‌عنوان مرکز ثقل این نظم شبکه‌ای در جامعه بین‌الملل گشوده‌ایم. در این بخش، ضمن ارائه تحلیلی شبکه‌ای از مفهوم جامعه مدنی جهانی، این پدیده را بروز صلح‌آمیز روابط شبکه‌ای میان بازیگران متعدد نظام بین‌الملل معرفی خواهیم کرد. در مرحله سوم، در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش و برای تبیین سازوکار ارتقای صلح در نظام شبکه‌ای، از مفهوم سرمایه اجتماعی پل‌زننده به‌عنوان مهم‌ترین ویژگی جامعه مدنی در زمینه کاستن از سطح خشونت ساختاری در جامعه بین‌الملل، بهره خواهیم برد. در این بخش، تلاش می‌کنیم ضمن اشاره به موارد محقق‌شده در نظام بین‌الملل موجود، امکان‌پذیر بودن فرضیه خود را

مورد بررسی قرار دهیم. درنهایت به این نتیجه دست یافته‌ایم که «پیوندهای طولی شبکه‌ای میان بازیگران روابط بین‌الملل که در جامعه مدنی جهانی مفهوم‌بندی شده‌اند، با ارتقای سطح اعتماد و افزایش انسجام اجتماعی و همچنین ارتقای حس مالکیت عمومی صلح در سطح جهانی، می‌توانند جنبه‌های مثبت صلح را در نظام بین‌الملل تقویت کرده و بدین‌وسیله قطب‌بندی‌های خشونت‌آمیز را در جامعه بین‌الملل کاهش دهند».

۱. مفاهیم نظری

۱-۱. استعاره شبکه و تحلیل شبکه‌ای از روابط بین‌الملل

استعاره شبکه به معنای مجموعه‌ای از ارتباطات و پیوندهاست که گره‌های مختلف را به هم متصل می‌کنند. این گره‌ها عموماً شامل افراد و سازمان‌ها هستند و پیوندهای میان آنها، بیانگر انواع مختلفی از روابط و جریان‌ها از جمله قراردادهای، پروژه‌های مشترک، تبادل اطلاعات، و سرمایه‌گذاری‌های مشترک است. شبکه‌ها راهی برای اندازه‌گیری و مقیاس‌بندی الگوها و ساختارهای زندگی اجتماعی هستند؛ بنابراین، آنچه تحلیل شبکه‌ای انجام می‌دهد، بررسی شبکه‌های پیچیده شخصی یا بین‌سازمانی است (Anheier et al, 2005: 243).

تحلیل شبکه‌ای به شیوه‌ای نظام‌مند از دهه ۱۹۷۰ وارد علوم اجتماعی شد. پیش از این تاریخ، انسان‌شناس معاصر، رادکلیف براون^۱ در دهه ۱۹۳۰ عرصه را برای ورود به بحث‌های شبکه‌ای درباره روابط انسانی گشود. از دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۰ تعداد زیادی از انسان‌شناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان، مفهوم مدنظر رادکلیف براون از ساختار اجتماعی را توسعه داده و از مفاهیم بافت و بافتار برای توضیح روابط ساختارمند بین بازیگران اجتماعی بهره بردند و درنهایت، مفهوم شبکه اجتماعی برای تحلیل ماهیت به‌هم‌بافته‌شده روابط اجتماعی، مورد استفاده قرار گرفت (Scott, 2012: 1).

تأکید اولیه این رهیافت، بر شبکه‌های محلی و کوچک دولت‌ملت‌ها بود و سیستم آماری مسلط بر علوم اجتماعی متعارف را نادیده می‌گرفت؛ بنابراین، در

مراحل اولیه، رهیافت شبکه‌ای ذاتاً فراملیتی نبود و آرمان رهایی از قیدوبند روش‌های ناسیونالیستی علوم اجتماعی را در سر نداشت، بلکه ابزاری مفید برای تحلیل پدیده‌های فراملیتی بود. به‌طور ساده، آنچه برای رهیافت تحلیل شبکه‌ای اهمیت دارد، این است که آیا بازیگر A یا B با یکدیگر در ارتباط هستند یا خیر و پیوند آنها با دیگران از جمله C، D و E چگونه است؟ بنابراین، ملیت هر یک از بازیگران، در درجه دوم اهمیت قرار دارد. به‌عبارت دیگر، آنچه در تحلیل شبکه‌ای مهم است، ساختار شبکه است. در واقع، برای تحلیل شبکه‌ای، فهم چگونگی ارتباط و پیوند انسان‌ها با یکدیگر و الگوی ساختاری‌ای که از هم‌پیوندی آنها به‌وجود می‌آید، مهم‌ترین مسئله است؛ بنابراین آنچه مورد توجه تحلیل شبکه‌ای قرار گرفته، ارتباط‌یافتگی است نه ویژگی واحدها.

درواقع هنگامی که بررسی و تحلیل ماهیت و چگونگی روابط میان واحدها و بازیگران، جدا از ویژگی‌های بازیگران مدنظر باشد، می‌توان از تحلیل شبکه‌ای بهره برد؛ بنابراین می‌توان گفت، تحلیل شبکه‌ای، ابزاری مفید برای تبیین پدیده‌های رابطه‌ای^۱ مانند جامعه مدنی، سرمایه اجتماعی، و صلح‌سازی است.

ویسمن و فاوست، تحلیل شبکه‌ای را این‌گونه توصیف کرده‌اند: «از نقطه‌نظر تحلیل شبکه‌ای، محیط اجتماعی از مدل‌ها و ترتیبات رابطه‌ای میان واحدهایی که در تعامل با یکدیگر هستند، تشکیل شده است. در تحلیل شبکه‌ای به این الگوهای منظم، «ساختار» می‌گویند. بررسی چنین ساختارهایی که از پیوندهای میان واحدهای متعامل به‌وجود آمده‌اند، موضوع اصلی تحلیل شبکه‌ای است» (Wasserman & Faust, 1994: 4). صلح و جنگ نیز دو وصف مختلف از ماهیت روابط واحدها هستند نه ویژگی واحدها؛ یعنی اگر الگوهای تعامل میان واحدهای نظام بین‌الملل به‌گونه‌ای سامان یابد که منجر به برقراری روابط صلح‌آمیز شود، می‌توان گفت، ساختار نظام بین‌الملل، صلح‌آمیز است. همچنین اگر الگوهای تعامل میان واحدها به‌گونه‌ای دیگر سامان یابد که نتیجه آن، برقراری روابط تعارض‌آمیز میان واحدها باشد، ساختار نظام بین‌الملل را تعارض‌آمیز توصیف خواهیم کرد.

براین اساس در قالب تحلیل شبکه‌ای، ابزارهای برقراری صلح نیز پدیده‌هایی رابطه‌ای هستند. لذا در قالب این چارچوب تحلیلی، می‌توان از مفهوم جامعه مدنی جهانی، برای بررسی امکان دستیابی به صلح پایدار و رفع خشونت ساختاری در نظام بین‌الملل بهره برد.

۲-۱. جامعه مدنی جهانی

جامعه مدنی چه در تعریف هنجاری اسکاتلندی (Seligman, 1992) آن به‌مثابه یک ایده‌آل اخلاقی قابل دستیابی، یا به‌عنوان جامعه‌ای در برابر دولت، در مفاهیم امریکای لاتینی و لهستانی، و یا به‌عنوان حوزه اقتدار اجتماعی و دموکراتیزه‌شده در مکتب سبزه‌های آلمان و چپ دوم فرانسه، در کل، برای مفهوم‌بندی حوزه‌ای از ارتباطات داوطلبانه و هدفمند در برابر نیروی ایجادکننده هرج و مرج، ظلم، و سرکوب به‌کار می‌رود. هم‌پوشانی قابل توجه در انواع بازیگرانی که به‌عنوان هسته مرکزی جامعه مدنی در نظر گرفته می‌شوند، به این مفهوم نوعی بار معنایی جهانشمول بخشیده است، اما مهم‌ترین دستاورد جامعه مدنی، وجه هنجاری و مجادله‌آمیز آن است که با تمام تعریف‌های آن، ارتباط بسیار نزدیکی دارد. در تمام تعریف‌هایی که در بالا درباره جامعه مدنی ذکر شد، جامعه مدنی در اعمال اقتدار جامعه علیه قدرت مسلط آن دوره یا مکان، متبلور می‌شود (Edwards & foley, 1998: 125). جامعه مدنی به‌عنوان یک مفهوم بین‌المللی، در طول دهه ۱۹۹۰، به شهرت رسید که بخشی از این شهرت، نتیجه دستورالعمل‌های تبیین‌شده توسط سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی‌ای بود که درباره مفهوم توسعه تحقیق می‌کردند.

مفهوم جامعه مدنی نیز همانند بسیاری از پدیده‌های علم سیاست، در بستر فرایند جهانی‌شدن، وجه جهانی یافته است. جان کئن^۱، جامعه مدنی جهانی را «مجموعه گسترده‌ای از گروه‌های فعال در سرتاسر مرزها و فراتر از دسترس دولت‌ها می‌داند که حوزه‌ای مستقل و درحال‌شکل‌گیری است و پیامدهای آن برای دولت‌ها هنوز مشخص نیست» (Keane, 2003: 35). هلد و همکارانش در سال ۱۹۹۹ سه ویژگی‌ای که جامعه مدنی جهانی را باید از طریق آنها توصیف کرد این‌گونه

برشمرده‌اند؛ «گسترده‌گی» به معنای گسترش کلی شبکه، «شدت» به معنای تراکم کلی شبکه به لحاظ تعداد و نوع پیوندهایی که در میان گره‌های گوناگون وجود دارد، و «سرعت کلی شبکه» به معنای تعداد دفعه‌هایی که هر پیوندی ساخته شده و یا میان گره‌های مختلف شبکه شکل می‌گیرد (Held, 1999: 125).

۳-۱. سرمایه اجتماعی

مفهوم سرمایه اجتماعی، پیوند تنگاتنگی با ایده جامعه مدنی دارد. سرمایه اجتماعی به معنای ارزش‌ها، سنت‌ها و شبکه‌هایی است که همکاری و هماهنگی بین مردم را ممکن می‌سازند؛ بنابراین جامعه مدنی، شامل کیفیت‌های مرتبط با روابط ارزش‌ها و شکل‌های سازمانی است. در طول دهه گذشته، بسیاری از اندیشمندان علوم اجتماعی از رشته‌های گوناگون، به ویژه علوم سیاسی، تلاش کرده‌اند اشاعه و موفقیت ترتیبات مشارکتی را در تنظیمات سیاسی، توضیح دهند. اصطلاح عمیق «سرمایه اجتماعی»، بسیاری از ویژگی‌های مهم این ترتیبات نوین را توضیح می‌دهد. می‌توان گفت، اصطلاح سرمایه اجتماعی، نخستین بار در سال ۱۹۱۶ در ایالات متحده و در کتابی به کار رفت که موضوع آن، چگونگی همکاری همسایگان برای نظارت بر مدارس بود. لیندا حنیفان^۱، سرمایه اجتماعی را دارایی‌های ملموسی می‌داند که در زندگی روزمره مردم پدید می‌آیند و عبارتند از حسن نیت، کمک‌هزینه، و احساس همدردی و نزدیکی اجتماعی در میان افراد و خانواده‌هایی که واحدهای اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

«سرمایه اجتماعی از مهم‌ترین مزایای همکاری و تولید، درون ساختارهای شبکه‌ای است. ثبات روابط درون شبکه‌ای به بازیگران اجازه می‌دهد که دانش، تجربه‌ها، و منابع مشترک خود را به شیوه‌ای سازنده و مولد به کار گیرند» (Fountain, 2001: 72). تاکنون تعریف‌های متفاوتی از سرمایه اجتماعی ارائه شده است که هر کدام ابعاد مثبت و منفی متفاوتی از این مفهوم را برجسته ساخته‌اند؛ به عنوان مثال، بوردیو، سرمایه اجتماعی را به نخبگان پیوند می‌دهد. از نظر او، افراد ممتاز، از طریق پیوندهایی که با سایر افراد برجسته برقرار می‌سازند، موقعیت خود را تثبیت و

1. Lynda Hanifan

تقویت می‌کنند؛ بنابراین او به جنبه بسیار منفی سرمایه اجتماعی اشاره دارد، یعنی ماهیت منحصربه‌فرد افرادی که از ما نیستند. برخی دیگر، سرمایه اجتماعی را به معنای سرمایه محدودکننده تلقی می‌کنند که بر درجه بالای نظارت اجتماعی و اعمال فشار برای تطابق با هنجارهای تأسیسی و جهان‌بینی گروهی دلالت می‌کند که فرد به آن تعلق دارد. از این نقطه نظر، سرمایه اجتماعی محدودکننده، بیش از آنکه به توسعه افق جغرافیایی و روانی فرد منجر شود، محدودیت ذهنی او را در پی خواهد داشت» (2: Brabant, 2012). اما وجه دیگر این مفهوم، پیوند عمیق آن با برپایی صلح است. پژوهشگران متعددی، برخلاف بوردیو، سرمایه اجتماعی را از منظری دیگر برداشت و فهم کرده‌اند. آنها سرمایه اجتماعی را متعلق به قشر یا طبقه خاصی نمی‌دانند، بلکه از زاویه‌ای مثبت، آن را متعلق به تمامی سطوح جامعه می‌دانند.

پوتنام در سال ۲۰۰۰، مفهوم سرمایه اجتماعی را به کلیدواژه بسیاری از پژوهش‌های اجتماعی و سیاسی تبدیل کرد. از دیدگاه او، سرمایه اجتماعی را می‌توان پیوندها، ارزش‌ها، و فهم مشترک در جامعه تعریف کرد که زمینه‌های اعتماد و امکان همکاری بین افراد و گروه‌ها را فراهم می‌کند. درباره انواع سرمایه اجتماعی، دیدگاه‌های متعددی وجود دارد، اما قابل‌اعتمادترین تقسیم‌بندی، این مفهوم را به سه نوع متفاوت تقسیم‌بندی کرده است:

سرمایه اجتماعی ارتباطی^۱: به معنای پیوندهایی که میان مردم براساس احساس هویت مشترک وجود دارد؛ مانند خانواده، دوستان صمیمی، و مردمی که دارای فرهنگ و قومیت یکسانی هستند.

سرمایه اجتماعی پل‌زننده^۲: به معنای پیوندهایی که فراتر از احساس هویت مشترک برقرار می‌شود؛ مانند پیوند میان دوستان از راه دور، همکاران و هم‌دانش‌ها.

سرمایه اجتماعی پیوستگی^۳: به معنای پیوستن به افراد و گروه‌هایی فراتر یا فروتر از نردبان اجتماعی است.

پوتنام در این چارچوب، تعریفی از سرمایه اجتماعی ارائه کرده است که آن را

1. Bond
2. Bridge
3. Linkage

به دولت، صلح و جامعه مدنی پیوند می‌دهد. وی می‌نویسد: «درحالی‌که سرمایه فیزیکی به اشیاء متکی است و سرمایه انسانی به ویژگی‌های افراد، سرمایه اجتماعی به پیوندهای میان افراد، شبکه‌های اجتماعی و هنجارهای تقابل و اعتمادی که از آن سرچشمه می‌گیرد، اشاره دارد. به این مفهوم، سرمایه اجتماعی، با آنچه فضیلت مدنی نامیده می‌شود، پیوند عمیقی دارد. سرمایه اجتماعی هنگامی غنی می‌شود که شبکه‌ای از احساس روابط اجتماعی متقابل به وجود آمده باشد. یک جامعه ممکن است مملو از افرادی بافضیلت باشد، اما لزوماً از سرمایه اجتماعی غنی برخوردار نخواهد بود. وی مزایای متعددی را برای سرمایه اجتماعی برمی‌شمارد. نخست اینکه، سرمایه اجتماعی به شهروندان اجازه می‌دهد مشکلات جمعی خود را با سهولت بیشتری حل و فصل کرده و با همدیگر همکاری بهتری داشته باشند. دوم، سرمایه اجتماعی، مسیر جامعه برای پیشرفت را هموار می‌کند و هزینه تعاملات اقتصادی و اجتماعی را روزبه‌روز پایین‌تر می‌آورد. سوم اینکه، سرمایه اجتماعی سطح آگاهی را در مسائلی که به سرنوشت انسان‌ها مربوط است، ارتقاء می‌دهد. درنهایت نیز سبب ارتقای تساهل و انعطاف‌پذیری در جامعه شده و جریان آزاد اطلاعات را تقویت می‌کنند» (Brabant, 2012: 5).

یونیسف نیز در تعریف واژه‌های مرتبط با صلح، سرمایه اجتماعی را هنجارها، ارزش‌ها، و روابط اجتماعی‌ای می‌داند که جوامع را به هم پیوند می‌دهد و به‌عنوان پلی ارتباطی بین گروه‌ها، جامعه مدنی و دولت عمل می‌کند (Unicef, 2011).

۲. چارچوب نظری: شکل‌گیری نظم شبکه‌ای در روابط بین‌الملل

در ادبیات روابط بین‌الملل از مفهوم شبکه اغلب به‌عنوان حالت خاصی از سازمان یاد شده است که نه ویژگی سلسله‌مراتبی دولت‌ها و سازمان‌های متعارف بین‌المللی و نه روابط مبتنی بر چانه‌زنی‌های زودگذر بازار را به‌نمایش می‌گذارد. نگرش شبکه‌ای به روابط بین‌الملل یا تحلیل شبکه‌ای از روابط بین‌الملل، دربردارنده نگاه وسیع‌تر و متضادی است که شبکه‌ها را مجموعه‌ای از روابط می‌داند که به ساختار شکل می‌دهند و این ساختارها به‌نوبه خود، کارگزاران را مقید و توانا می‌سازند» (Hufner-burton et al, 2009: 3).

به این معنا، در چارچوب رهیافت شبکه‌ای به نظام بین‌الملل، رابطه ساختار و کارگزار، در بستر جدیدی از نظم بین‌المللی شکل گرفته است که تا حدودی متمایز از ویژگی‌های پیشین و توازن ثابت میان بازیگران است؛ از این رو تحلیل شبکه‌ای از روابط بین‌الملل را مکمل رهیافت‌های نئورئالیستی و سازه‌نگارانه تلقی می‌کنند. «تعریف نئورئالیستی ساختار، یعنی توزیع توانمندی‌های مادی میان واحدها، عمدتاً، بر روابط بین‌الملل مسلط بوده است. اما در تحلیل شبکه‌ای، ساختار به‌عنوان ویژگی‌های نوظهور الگوهای پایدار روابط میان کارگزاران که آنها را مشخص، مقید و توانا می‌سازد، تعریف می‌شود» (9: Hufner-burton et al, 2009). در واقع برخلاف تعریف‌های ایستاتر ساختار در نگرش‌های نئورئالیستی، روابط شبکه‌ای ذاتاً پویا هستند.

بنابراین در چارچوب تحلیل شبکه‌ای روابط بین‌الملل، بیش از بررسی رفتار واحدها، به بررسی پیوندها و ارتباطات آنها با یکدیگر توجه می‌شود. از سوی دیگر، در این دیدگاه هرچند دولت‌ها همچنان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل هستند، اما در پیوندی ناگسستنی با شبکه‌ای از بازیگران فراملی و فروملی قرار دارند که به انتخاب آنها در زمینه سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی، شکل می‌دهند. «در تحلیل شبکه‌ای، روابط، برآمده از ویژگی‌های کارگزاران نیست، بلکه برابند نظامی از کارگزاران متعدد است» (65: Fountain, 2001).

مارتینز، شبکه را در روابط بین‌الملل، یک ساختار حکومتی غیرسلسله‌مراتبی تلقی می‌کند که در آن روابط میان بخش‌های مختلف، تکرارشدنی و پایدار است، اما هیچ‌کس قدرت حکمیت و حل‌وفصل منازعات میان اعضا را ندارد. بازیگران در ساختار شبکه‌ای، بارها و بارها در یک فرایند تکرارپذیر با یکدیگر تعامل می‌کنند، اما همچون ساختار سلسله‌مراتبی، هنگام وقوع درگیری، هیچ اقتدار برتری وجود ندارد که میان آنها حکمیت کرده و درگیری‌ها را حل‌وفصل کند. تاکنون انواع مختلفی از شبکه‌های گوناگون در ادبیات پژوهشی این حوزه شناسایی شده‌اند، اما در این پژوهش، منظور ما، شبکه‌ای شدن روابط میان بازیگران متعدد نظام بین‌الملل، اعم از افراد و انجمن‌های خصوصی است. گرچه در این ساختار شبکه‌ای، دولت‌ها همچنان مسلط هستند، اما نمایندگانی از سازمان‌های غیردولتی، بخش خصوصی،

جامعه مدنی، و سازمان‌های بین‌المللی نیز حضور دارند (Mertinez et al, 2009: 2). لازم به ذکر است که شبکه‌ای شدن روابط در نظام بین‌الملل، پدیده نوینی نیست. بدون‌شک، این ویژگی ساختاری و سازمان‌بخش، برون‌داد فرایند تحول پرسابقه‌ای است که از مدت‌ها پیش آغاز شده است. بی‌تردید با برجسته‌سازی هریک از ابعاد این تحولات، می‌توان نتایج متفاوتی از بحث درباره ماهیت شبکه‌ای نظام بین‌الملل، به‌دست آورد، اما در اینجا قصد داریم با فرض غایت‌مدار بودن روابط بین‌الملل که در انگاره‌های اسلامی و نیز لیبرالی، صلح را دنبال می‌کند، به توضیح وجوهی از تغییرات پردازیم که پنداشت عملی بودن وقوع صلح پایدار را در جهان، پذیرفتی‌تر می‌کند.

۱-۲. ظهور شبکه‌ای از بازیگران فراملیتی

پس از فروپاشی نظام دوقطبی در دوران پساجنگ‌سرد، به‌تدریج شاهد ظهور بازیگران جدیدی در عرصه نظام بین‌الملل بوده‌ایم. نویسندگان و نظریه‌پردازان متعددی درباره تغییرات به‌وقوع‌پیوسته در نظام بین‌الملل در نتیجه ظهور این بازیگران جدید، بحث کرده و تلاش کرده‌اند با استفاده از مفاهیمی مانند وابستگی متقابل، این تغییرات نوین را مفهوم‌پردازی کنند. اما میزان و سازوکار اثرگذاری این بازیگران غیردولتی جدید، همچنان مورد بحث و منازعه اندیشمندان است. در بستر تحلیل شبکه‌ای از روابط بین‌الملل، در واقع مراد ما در اینجا از یادآوری ظهور بازیگران جدید در نظام بین‌الملل، نه بررسی میزان یا نوع اثرگذاری آنها در نظام بین‌الملل، بلکه ماهیت پیوندهای ایجادشده میان آنها و قدرتی است که از این پیوندها برمی‌خیزد.

سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی (INGO)، در واقع، پدیده‌های جدیدی نیستند. آنها در کمپین‌های مبارزه با برده‌داری در قرن‌های هیجده و نوزده و در جنبش‌های حق رأی دهه ۱۹۰۰، فعال بودند، اما رشد فزاینده میزان توجه و سرمایه‌گذاری روی آنها، پدیده‌ای جدید است. درحقیقت، امروزه گونه‌های مختلفی از شبکه‌های فراملیتی، میان مردم شکل گرفته است که آن‌هیر و کتنز (۲۰۰۶) آن را نوعی

زیرساخت جهانی^۱ می‌دانند که از طریق جریان منابع، اطلاعات، دانش، نفوذ، و مشروعیت، شکل گرفته‌اند. به‌گونه‌ای مشابه، نظام بین‌الملل حقوق و سیاست بر مبنای قراردادهای دوجانبه و چندجانبه، شبکه‌ای از روابط بین‌المللی ایجاد کرده است؛ درست، همانند روابطی که جوامع پراکنده یا فعالان سیاسی شبکه‌ای فراملیتی بین افرادی از گروه‌های گوناگون ایجاد کرده‌اند. دست‌کم می‌توان گفت، سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی از طریق تبادل اطلاعات، همکاری در پروژه‌ها، مشارکت در گردهمایی‌ها و نشست‌ها، و یا عضویت مشترک در ائتلاف‌های حمایتی، به شبکه‌های متعددی شکل داده‌اند.

شبکه سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی، نشان‌دهنده وسعت دسترسی جهانی^۲، به معنای گسترش تعداد و مرکزیت این سازمان‌ها و تنوع ترکیب‌بندی و مسائل مختلف مربوط به آنها است. در چنین حالتی شبکه INGOها نشانگر حضور گسترده و هرچه بیشتر افراد و جوامع در حکومت جهانی است. این دسترسی جهانی گسترده، به نوبه خود، می‌تواند بر راه‌های برقراری صلح میان جوامع تأثیرگذار باشد. بنابراین، گسترش تعداد بازیگران فراملیتی و به‌ویژه دسترسی جهانی آنها، نخستین شاخص توسعه یافت شبکه‌ای در ساختار نظام بین‌الملل است. چنین بافت به هم پیچیده و متصلی، فرصت‌ها و امکانات متعدد، و همچنین تهدیدهای امنیتی نوینی را پیش روی نظام بین‌الملل قرار داده است. شبکه شکل گرفته از مجموعه بازیگران فراملیتی، با مرکزیت‌زدایی از نقش دولت‌ها در نظام بین‌الملل و تغییر محور امنیت‌ساز، از دولت به جامعه مدنی، فرایندهای صلح‌سازی را نیز دگرگون کرده‌اند.

۲-۲. ظهور دیپلماسی نوین (دیپلماسی شبکه‌ای)

در چارچوب تحلیل شبکه‌ای از نظام بین‌الملل، یکی دیگر از تحولات قابل‌بحث، بروز نوع جدیدی از فرایند دیپلماتیک میان بازیگران نظام بین‌الملل است که به نوبه خود، فرایند صلح‌سازی را دگرگون کرده است. آنچه امروزه زمینه‌های اثرگذاری بیشتر رویه‌های دیپلماتیک بر فرایندهای صلح‌سازی را ممکن ساخته است، نه تنها

1. Global Infrastructure

2. Global Reach

حضور دیپلمات‌های برجسته با دستورکارهای منتهی به صلح، بلکه توانایی آنها در برقراری پیوندهای صحیح میان گروهی و استفاده از تمام ظرفیت‌های موجود در شبکه تعاملات بین‌المللی است.

امروزه، دیپلماسی کشورها دیگر به فرستادن چند نماینده و مذاکرات میان‌دولتی و حتی دخالت سازمان‌های بین‌المللی، محدود نمی‌شود. در واقع تمایز میان دیپلماسی‌های دوجانبه و چندجانبه نیز دیگر چندان محلی از اعراب ندارد، بلکه آرایه‌های گوناگونی از ذی‌نفعان مختلف در این فرایند دخیل هستند؛ از این رو بسیاری از نویسندگان، میان دیپلماسی مدرن و دیپلماسی سنتی، تفاوت قائل شده‌اند: «دیپلماسی مدرن از طریق دامنه گسترده‌ای از روابط میان بازیگران متعدد، از جمله دیپلمات‌های، فرستادگان و مقامات رسمی از وزارتخانه و سازمان‌های داخلی با همتایان خارجی آنها، یا بین مقامات رسمی سازمان‌های بین‌المللی مختلف، مانند صندوق بین‌المللی پول و دبیرخانه سازمان ملل متحد و یا بین شرکت‌های بین‌المللی با بخش‌های بین‌المللی میزبان و حتی بین سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی با افراد بخش خصوصی، انجام می‌شود، که بازتاب‌دهنده محتوای بسیار فنی و پیچیده مذاکرات امروزی است. اگر وظایف دیپلماسی امروزی را شامل ۶ گروه تشریفاتی، مدیریتی، ارتباطاتی / اطلاعاتی، مذاکرات بین‌المللی، وظیفه‌های حفاظتی و هنجاری / قانونی بدانیم، باید گفت که دیپلماسی سنتی عمدتاً محدود به دسته نخست عملکردها، یعنی عملکردهای تشریفاتی، شامل پروتکل‌ها، نمایندگی‌ها و بازدیدها بوده است» (Barston, 2014: 2-3). اگر دیپلماسی را کاربست شیوه‌های مسالمت‌آمیز برای رسیدن به اهداف موردنظر بدانیم، باید اذعان داشت که دیپلماسی مدرن، در قالب رهیافتی جهان‌وطنانه به روابط بین‌الملل، نیازمند بازتعریف است. در شرایطی که جنگ‌های مدرن، غیرنظامیان را هدف قرار داده‌اند، فرایند دیپلماسی برای پیگیری رویه‌های صلح‌سازی باید از قالب سنتی دولت‌محور خود خارج شده و با بهره‌گیری از فرصت‌های حاصل از پیوندهای شبکه‌ای میان مردمان جهان، صلح را برای آنها دست‌یافتنی کند. حتی اگر بخواهیم با نگرش دولت‌محور به دیپلماسی مدرن نگاه کنیم، دولت‌هایی در عرصه چانه‌زنی‌های دیپلماتیک خود موفق‌تر خواهند بود که بتوانند از این پیوندها نهایت استفاده را ببرند. فیشر در این‌باره ذیل توضیح دیپلماسی عمومی مشارکتی می‌نویسد: «برای بالا بردن احتمال وقوع نتیجه

دلخواه، باید تنها در درون روابط شبکه‌ای اقدام کرد. از آنجاکه ارتباطات درون شبکه، از قابلیت تقویت و محدود کردن افق‌های تصمیم‌گیری گره‌های منفرد درون شبکه‌ای برخوردار هستند، دیپلماسی عمومی، هنر شناخت درست عواملی است که سبب موفقیت شبکه‌های مشارکتی می‌شوند.... شبکه‌ها، پویا هستند، از این رو تمامی اقدامات درون یک شبکه، همواره مورد بررسی قرار می‌گیرد» (Azar et al, 2003: 3-4). آن ماری اسلاتر، این شکل نوین دیپلماسی را با عنوان «دیپلماسی شبکه‌ای» مفهوم‌بندی کرده است.

وی بر این نظر است که در فرایند گذار از دیپلماسی سنتی به دیپلماسی شبکه‌ای، پنج تحول مشخص رخ داده است که عبارتند از:

۱. از کنترل در یک سیستم بسته، به نفوذ موثق در یک سیستم باز؛
۲. از مهار و خودداری، به ثبات و پایداری؛
۳. از بازدارندگی و دفاع، به تعاملات و رقابت‌های غیرنظامی؛
۴. از سیاست و اقتصاد جهانی حاصل جمع صفر، به حاصل جمع مثبت (وضعیت برد-برد)؛
۵. از امنیت ملی، به رفاه و امنیت ملی (Weisbrode, 2013: 35)

براین اساس، در نظام شبکه‌ای پیش رو، با مفهوم نوینی از دیپلماسی با عنوان «دیپلماسی شبکه‌ای» روبه‌رو هستیم. به‌طور کلی دیپلماسی شبکه‌ای بر مجموع اقدامات به‌کار بسته‌شده توسط نمایندگان دیپلماتیک برای برقراری ارتباط با دولت‌ها، بخش خصوصی، سازمان‌های غیردولتی‌ها، و جامعه مدنی، به‌منظور پیگیری منافع و چشم‌اندازهای کشور مادر، دلالت دارد. به اعتقاد جرج هین، جامعه‌شناس و دیپلمات شیلیایی، کاربست دیپلماسی شبکه‌ای، امکان تعامل و ارتباط با تعداد زیادی از ذی‌نفعان را فراهم می‌کند (Weisbrode, 2013: 35). در این میان، اشاعه فناوری‌های مبتنی بر نت، با ایجاد ترتیبات غیرسلسله‌مراتبی عمدتاً پایین به بالا برای شبکه‌سازی و به‌اشتراک‌گذاری منابع میان دیپلمات‌های سنتی و بازیگران غیردولتی، دیپلماسی شبکه‌ای را تسهیل کرده است؛ بنابراین، دیپلماسی شبکه‌ای از همکاری ذی‌نفعان مختلف از جمله دولت‌ها، جامعه مدنی، و بخش خصوصی شکل می‌گیرد (Kurbalija & Katrandjiev, 2006: 5).

۲-۳. ظهور جنگ شبکه‌ای

پدیده جنگ، یکی دیگر از ابعاد قابل توجه پویایی‌های نوین نظام بین‌الملل است که زمینه ورود به بحث اصلی این پژوهش، یعنی امکان‌پذیری برقراری صلح در چارچوب یک تحلیل شبکه‌ای را فراهم می‌کند. نقطه عزیمت بحث در این گفتار، تأکید بر لزوم تقابل با هر پدیده‌ای، در بافتار خاص آن پدیده است. در این معنا، شناسایی اصل نظام‌بخش هر پدیده برای تعامل و تقابل با آن، ضروری است. آنچه امروزه در زمره مهم‌ترین تهدیدهای جهانی قرار دارد، شکل‌گیری خشونت در بسترهایی به شدت شبکه‌ای است.

در چارچوب جهانی شدن، برداشت متداول از جنگ، یعنی جنگ میان دولت‌ها، که هدف از آنها تحمیل حداکثر خشونت علیه دولت متخاصم بود، به یک نابهنجاری تاریخی تبدیل شده و به جای آن، نوع جدیدی از خشونت سازمان‌یافته، با عنوان «جنگ جدید»، که ترکیبی از جنگ، جرایم سازمان‌یافته و نقض گسترده حقوق بشر است، در حال شکل‌گیری است. بازیگران این جنگ جدید، جهانی و داخلی، عمومی و خصوصی هستند. جنگ‌های جدید با اهداف سیاسی انحصارگرایانه آغاز شده و از تاکتیک‌های ترور و بی‌ثبات‌سازی که به لحاظ نظری با قواعد جنگ‌های مدرن سازگاری ندارد، استفاده می‌کنند (Kaldor, 2013: 15-20).

درواقع جنگ‌های جدید، فاقد سازمان‌ها و ترتیبات جنگ‌های سنتی هستند. امکان اعمال خشونت سازمان‌یافته که زمانی در انحصار دولت‌ها بود، به نظام‌های شبکه‌ای پیچیده‌ای از بازیگران دولتی و غیردولتی توسعه یافته است. خصوصی‌سازی خشونت سازمان‌یافته، پویایی خاص خود را دارد. در این چارچوب، جنگ به عنوان ماهیت بازتابی روابط شبکه‌ای نهادهای خصوصی و غیرخصوصی، از الگوهای تشدید، بن‌بست و کاهش جنگ‌های سنتی پیروی نمی‌کند. امکان‌ناپذیر بودن فرسایشی شدن جنگ، از ویژگی‌های ماهوی جنگ‌های شبکه‌ای است. دسترسی به منابع کمک‌های خارجی، و بازار جهانی زیر سایه اقتصاد فراملی اطلاعاتی، در کنار به خدمت‌گیری جهانی مهاجران، آوارگان، پناهندگان، یا کسب زنجیره تأمین از قدرت‌های منطقه‌ای که به دنبال کسب مزایای مشخصی هستند، امکان خاتمه جنگ‌های شبکه‌ای را با مشکل روبه‌رو می‌کند. جنگ‌های

شبکه‌ای، کل نظام اجتماعی و اجزای آن را در برابر یکدیگر قرار داده‌اند، که شامل اقتصاد، جوامع مهاجر، شبکه‌های فرهنگی و اتحادهای سیاسی با ترکیبی از سطوح نخبگی و غیرنخبگی، فقیر و غنی و زن و مرد می‌شود. جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی شبکه‌ها به‌ویژه توانایی آنها برای تغییر هویت و تولید شکل‌های جدیدی از بسیج‌سازی و مشروعیت، سبب افزایش ابهام سیاسی و اخلاقی جنگ به‌عنوان یک پدیده تعاملی شبکه‌ای شده است (Duffield, 2002: 10-12).

مخاطبان جنگ‌های شبکه‌ای نیز متفاوت از مخاطبان جنگ‌های سنتی هستند. در این جنگ‌ها، خشونت متوجه غیرنظامیان و شهروندان است. در این جنگ‌ها مرزگذاری‌های داخلی و خارجی از میان رفته و در هر دو بعد داخلی و جهانی به‌وقوع می‌پیوندند (Kaldor, 2013: 25). در مجموع، به‌نظر می‌رسد تفاوت اساسی جنگ جدید با جنگ قدیمی، تغییر درک غالب از جنگ به‌ویژه در میان سیاست‌گذاران است. رشد عدم مشروعیت چنین جنگ‌هایی، لزوم انجام واکنشی جهان‌وطنانه برای مقابله با آن را ضروری می‌نماید.

ظهور شبکه‌ای از بازیگران فراملیتی و تعاملات چندجانبه برخاسته از آن، همراه با دیپلماسی شبکه‌ای و جنگ شبکه‌ای، سه ویژگی‌ای هستند که در کنار هم، نشان‌دهنده اهمیت یافتن روزافزون نقش مردم به‌عنوان کارگزاران اصلی رفع خشونت ساختاری، صلح‌سازی و برقراری امنیت است. در این برداشت، مردم فراسوی مرزهای ملی خود، در صلح‌سازی نقش ایفا می‌کنند. اگرچه این به‌معنای نادیده انگاشتن نقش دولت‌ها در رفع زمینه‌های خشونت ساختاری در جوامع نیست، بلکه در این پژوهش قصد داریم در چارچوب برداشت شبکه‌ای در نظام بین‌الملل، سرشت پیوندها و ارتباطات میان مردم و قدرت برخاسته از مدل‌های ارتباطاتی میان آنها را عامل اصلی ترویج صلح در نظام بین‌الملل قلمداد کنیم.

در این معنا، جامعه مدنی جهانی، واکنشی جهان‌وطنانه به پویایی‌های نوین نظام بین‌الملل است که در ساختاری به‌مراتب شبکه‌ای عمل کرده و از طریق بروزهای خاص فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی خود می‌تواند با مشروعیت‌زدایی از جنگ‌های شبکه‌ای و ارتقای قدرت مخاطبان این جنگ‌ها از طریق برقراری پیوندهای فراگروهی به‌عنوان بستری برای تأمین امنیت مخاطبان جنگ‌های جدید عمل کند.

۳. شکل‌گیری جامعه مدنی جهانی در بستر نظم شبکه‌ای نوین نظام بین‌الملل

پیچیدگی، مقیاس، و تنوع منازعات در جهان امروز، به این معناست که هیچ نهادی به تنهایی نمی‌تواند صلح را برای شهروندان تأمین کند، بنابراین به شبکه‌های جامع‌تری از روابط و اقدامات نیاز است. در چنین شرایطی، جامعه مدنی می‌تواند با تلاش برای جلوگیری از خشونت و محافظت از شهروندان، تسهیل فرایندهای حل و فصل سیاسی و اجتماعی منازعات مشخص، و کمک به تحول و توسعه جوامع جنگ‌زده، نقش مهمی در کمک به تغییر دلایل ریشه‌ای درگیری ایفا کند (Kaldor, Kostovicova & Said, 2006: 15).

درواقع تغییر ماهیت جنگ با تغییر مفهوم جامعه مدنی هم‌راستا شده است. در طول جنگ سرد، فعالیت‌های جامعه مدنی عمدتاً در رابطه با دولت‌مملتها تعریف می‌شد، اما امروزه جامعه مدنی جهانی با سطوح مختلفی از اقتدار محلی، ملی و جهانی وارد گفت‌وگو شده است؛ بنابراین، در دوران افول جنگ سرد، از کنار هم قرار گرفتن گروه‌های طرفدار حقوق بشر و صلح‌طلب، که به دغدغه‌ها و نگرانی‌هایی که در مورد دولت، ناتو، پروسه هلسینکی و همچنین مقامات و مسئولان محلی وجود داشت، رسیدگی می‌کردند، نوع جدیدی از حوزه عمومی شکل گرفت (Kaldor, Kostovicova & Said, 2006: 95).

در سال‌های اخیر، شاهد رشد گسترده نهادهای جامعه مدنی هستیم که به‌صراحت در زمینه رفع منازعات، فعالیت می‌کنند. اهمیت جامعه مدنی به‌طور کلی و نقش آن در منازعات، از سوی سازمان ملل متحد در گزارش‌ها و قطعنامه‌های مختلف به رسمیت شناخته شده است. در جامعه مدنی جهانی، سازمان‌ها و شبکه‌های مشخصی می‌توانند ساختارهای بسیار پیچیده‌ای را تشکیل دهند که بیانگر الگوهای حاکم بر روابط و پیوندهای شبکه‌ای میان آنهاست.

تمرکز بر نقش تعاملات انسانی و جهان‌شمول شدن مسائل بشری، منجر به توسعه نگرش‌های شبکه‌ای به مفهوم جامعه مدنی جهانی شده است. در چارچوب نگرش شبکه‌ای به روابط بین‌الملل می‌توان نقش جامعه مدنی جهانی در گسترش صلح‌سازی بین‌المللی را بهتر درک کرد.

بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی معتقدند، ساختارهای شبکه‌ای در

شکل‌گیری و توسعه جنبش‌های اجتماعی، نقش حیاتی ایفا می‌کنند، زیرا بازیگران اغلب از طریق افرادی که می‌شناسند در این جنبش‌ها درگیر می‌شوند. شبکه‌هایی از ارتباطات در یک زیرساخت سازمانی منسجم، پیش‌شرط توسعه جامعه مدنی در قالب یک بلوک ضد همونیک هستند که می‌توانند ساختار قدرت موجود را به چالش بکشند. این وضعیت می‌تواند به سطح سیستمی و بین‌المللی انتقال یابد. عملکرد این بلوک در قالب حکومت جهانی می‌تواند جایگزینی برای نئولیبرالیسم جهانی یا سایر نظریه‌های مسلط باشد. این بلوک به‌عنوان یک شبکه جامع، نمایندگی منافع برابرتر و کامل‌تر در نظام حکومت جهانی را تضمین می‌کند. مشروعیت این بلوک نیز برآمده از چنین نمایندگی جامع و کاملی است (Anheier & Kaldor, 2006: 247)؛ بنابراین ارتباط‌هایی که افراد از طریق نهاد جامعه مدنی با یکدیگر برقرار می‌کنند در سطح جهانی می‌تواند ساختار قدرت موجود را به چالش بکشد و با از بین بردن زمینه‌های خشونت ساختاری، امکان دستیابی به صلح پایدار را فراهم کند. در این میان، ارتقای سرمایه اجتماعی در میان شبکه‌های به‌هم‌پیوسته تشکیل‌دهنده جامعه مدنی جهانی، پیش‌شرط اصلی رسیدن به صلح تلقی می‌شود. (Anheier & Kaldor, 2006: 246-256) اما ویژگی‌های ساختار شبکه‌ای جامعه مدنی جهانی که از طریق پیوندهای شبکه‌ای میان بازیگران غیردولتی بین‌المللی اندازه‌گیری می‌شود، دقیقاً چه مواردی هستند؟ آنهیر و کالدور در پاسخ به این پرسش بر این نظرند که: «چنین شبکه‌هایی دربرگیرنده فعالان و نمایندگانی از سازمان‌های مختلف جامعه مدنی در گونه‌های مختلف است. همچنین شامل روابط بین‌سازمانی مانند ائتلاف میان INGOها و برقراری جریان بودجه میان سازمان‌های بشردوستانه می‌شود. این ارتباطات، الگوها و ساختارهایی را شکل می‌دهند که دربرگیرنده بازیگران متعددی همچون افراد، شهروندان، فعالان سیاسی، دانشمندان، سازمان‌ها، دولت‌ها، شرکت‌ها و سایر بازیگران می‌شود. INGOها منجر به شکل‌گیری روابط متعددی میان افراد با یکدیگر و افراد با سازمان‌ها شده‌اند. البته بسیاری دیگر از روابط که در دل مفهوم جامعه مدنی جهانی می‌گنجد از جمله جنبش‌های اجتماعی، مجامع اجتماعی و... را پوشش نمی‌دهند. ساختارهای شبکه‌ای در یک سطح، دامنه اقدام را محدود می‌کنند و از سوی دیگر، این اقدامات هستند که ساختارها را تعریف و بازتعریف

می‌کنند. در واقع بازیگران با برقراری پیوندهای جدید می‌توانند ساختارهای جدیدی را جایگزین ساختارهای فعلی کنند. در این معنا، شبکه‌ها از طریق سازمان‌ها (آژانس‌ها)، ساختارها را برمی‌سازند و تحلیل چنین شبکه‌هایی، فرصت تحلیل ماهیت دوگانه ساختار-کارگزار را به شیوه‌ای نوین برای ما فراهم می‌کند. نگرش شبکه‌ای به ساختار جامعه مدنی جهانی به ما در درک بهتر الگوهای فضایی شکل گرفته در قالب مرکز-حاشیه‌ای، ورودی‌ها و خروجی‌ها، و اینکه آیا فضایی که این پیوندها ایجاد کرده‌اند، منجر به ترویج اقدام جمعی در سطح جهانی شده یا مانع آن می‌شود، یاری می‌رساند، که در واقع مقدمه‌ای برای بررسی مفهوم حکومت جهانی است (Kaldor et al, 2003: 76-80).

جامعه مدنی جهانی اغلب به‌عنوان برطرف‌کننده بسیاری از مشکلات حکومت جهانی در نظر گرفته می‌شود (Kaldor, 2003: 590). همان‌گونه که ریوا کروت^۱ اذعان می‌دارد: «جامعه مدنی دو نقش عمده در حکومت جهانی دارد. از یک سو به‌عنوان یک سیستم بررسی و تعادل، باعث تقویت شفافیت و پاسخ‌گویی نهادهای حکومت جهانی می‌شود و از سوی دیگر، به‌عنوان نماینده بخش‌های ضعیف و به‌حاشیه‌رانده‌شده، دریچه‌ای برای مشارکت عمومی در حکومت جهانی است. الگوهای ساختاری ایجادشده توسط شبکه‌های INGOها نسبتاً منسجم و کمتر از هم‌گسیخته هستند که این امر منجر به کاهش شکاف سیاسی-اداری در حکومت جهانی می‌شود. به‌عبارت دیگر، جامعه مدنی جهانی که از طریق پیوندهای شبکه‌ای میان INGOها شکل گرفته است، بازیگر جامع و منسجمی در نظام حکومت جهانی است و می‌تواند بسیاری از مشکلات این نظام را حل و فصل کند. همان‌گونه که نشان داده‌ایم، ساختار شبکه‌ای، بسیار کم‌عمق و بیشتر نمایانگر یک ساختار حاشیه‌مرکزی است که عمدتاً نیز در کشورهای شمال دیده می‌شود؛ بنابراین، ظرفیت جامعه مدنی جهانی برای بازگو کردن خواسته‌ها و صدای کشورهای توسعه‌نیافته جنوب، محدود است (Anheier & Kaldor, 2006: 241-243).

بنابراین، شبکه جامعه مدنی جهانی به‌شکل ویژه‌ای منسجم است. چنین انسجامی

به این معنا است که تنها یک شبکه از INGOها وجود دارد که در آن تقریباً تمام INGOها در دسترس هستند و فقط تعداد کمی از آنها به این شبکه متصل نیستند؛ در نتیجه تمام INGOهای متصل به این شبکه، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم سرمایه‌سرمیز مذاکره حضور دارند و تمامی صداها، مناطق و مسائل در این شبکه نمایندگی می‌شوند. بنابراین جامعه مدنی جهانی به طور عملی به یک بازیگر منسجم در روابط بین‌الملل (نظام حکومت جهانی) تبدیل شده است (Anheier, kaldor & glasius, 2006: 261-262).

همان‌گونه که یافته‌های بالا تأیید می‌کند، شکل‌گیری جامعه مدنی جهانی که زمینه‌ساز انسجام اجتماعی فراملی در سطح جامعه بین‌الملل است، می‌تواند ظرفیت نظام بین‌الملل را برای ارتقای فرایندهای صلح‌سازی بالا ببرد. در واقع جامعه مدنی جهانی، سرمایه اجتماعی را در سطح جهانی ارتقا می‌دهد و بدین وسیله می‌تواند سطح خشونت ساختاری در سطح نظام بین‌الملل را کاهش دهد. اما سازوکار این پیوند چگونه است؟

۴. پیامد جامعه مدنی جهانی: ارتقای سرمایه اجتماعی پیوندزنده در نظام بین‌الملل

جامعه مدنی جهانی، نوعی از سرمایه اجتماعی را ایجاد کرده است که می‌توان آن را سرمایه اجتماعی جهانی نامید. پیوند سازمان‌های غیرانتفاعی و غیردولتی جهانی که به سبب فعالیت‌های داوطلبانه اعضای آن توسعه یافته‌اند، منجر به ارتقای سرمایه اجتماعی در سطح جهانی شده است. این پیوندها از مرزهای ملی عبور کرده و فراتر از وفاداری‌های ملی، بین انسان‌ها پیوند ایجاد کرده‌اند. آنها موضوع‌هایی را در دستورکار خود قرار می‌دهند و در گفت‌وگوهای عمومی به بحث می‌گذارند که اغلب از آنها غفلت می‌شود؛ موضوعاتی از قبیل فقر، حقوق زنان، کودکان، و به طور کلی حقوق بشر، آزادی‌های سیاسی، فساد، مسکن، اتلاف هزینه‌های نظامی، سهم صلح^۱، و کاهش بدهی‌های کشورهای فقیر. آنها با دولت‌ها لابی کرده و با سازمان‌های بین‌المللی چانه‌زنی می‌کنند و در کنار این دو، به تبلیغ و ترویج شبکه‌های جدید زندگی می‌پردازند. در واقع آنها هسته و مرکز ثقل شهروندی

جهانی^۱ آینده هستند که می‌توانند نظرات جهانی را به سمت توجه به مشکلات جهانی جلب کنند (Isham, Kelly & Ramaswamy, 2002: 51).

در این چارچوب، شاید بتوان سرمایه اجتماعی جهانی که از طریق جوامع مدنی در سرتاسر جهان انتشار یافته است را از نوع «سرمایه اجتماعی پل زنده» دانست. همان‌گونه که گفته شد، پوتنام بر سه نوع مختلف از سرمایه اجتماعی تأکید می‌کند. براساس تعریف‌های پوتنام، هنگامی که افراد و اعضای گروه‌های مختلف اجتماعی به شیوه‌ای متقاطع به هم پیوند می‌خورند، نوعی از سرمایه اجتماعی در جامعه ارتقا می‌یابد که وی از آن با عنوان سرمایه اجتماعی پل‌زنده یاد می‌کند. از طرفی جامعه مدنی جهانی، بین افراد، گروه‌ها، و سازمان‌های مختلف، از جوامع مختلف، پیوندهای شبکه‌ای منسجمی برقرار کرده است؛ بنابراین می‌توان گفت، سرمایه اجتماعی نیز در بافتار جامعه مدنی جهانی، وجهی جهانی یافته است و به‌عنوان عاملی پیوندزنده و انسجام‌بخش، فراتر از مرزهای ملی اثر می‌کند. این انسجام اجتماعی فراملی می‌تواند قابلیت و امکان قطب‌بندی در سطوح فراملی را کاهش دهد.

همان‌گونه که روست شرح می‌دهد: «عضویت‌های متقاطع در سرتاسر سازمان‌های جامعه مدنی، نوعی سرمایه اجتماعی پل‌زنده ایجاد کرده است، یعنی شبکه‌هایی مترکم که برای یکپارچه‌سازی جوامع و به حداقل رساندن امکان قطب‌بندی مبتنی بر تمام انواع شکاف‌های اجتماعی، هستند (Rousset, 2014: 25).

در چارچوب فهم شبکه‌ای از نظام بین‌الملل، مفهوم سرمایه اجتماعی بر این فرض بنیادین استوار است که شبکه‌های اجتماعی دارای ارزش هستند. سرمایه اجتماعی در واقع ارزش تجمعی شبکه‌های اجتماعی است که می‌تواند سطح اعتماد در نظام بین‌الملل را بالا ببرد.

۵. تأثیر سرمایه اجتماعی پل‌زنده بر ارتقای صلح پایدار

صلح، چیزی فراتر از یافتن راه‌هایی برای پایان دادن به جنگ است. نظم نوین شبکه‌ای از طریق برقراری پیوندهای متقاطع میان مردم، NGOها، INGOها، دولت‌ها و در یک کلام، شکل دادن به جامعه مدنی جهانی، با ارتقای سرمایه اجتماعی در جوامع

می‌تواند آنها را به مسیری عادلانه‌تر و همچنین جذاب‌تر به سوی صلح رهنمون سازد. در این رهیافت، صلح به واسطه کاهش خشونت ساختاری در سطح جامعه بین‌الملل دست‌یافتنی می‌شود؛ این به معنای تغییر نگرش به صلح، از مفهوم منفی آن یا فقدان جنگ به معنای مثبت آن، یعنی رفع ریشه‌های خشونت در جامعه است.

توجه به صلح منفی، اغلب به تأکیدهای دیپلماتیک بر برنامه‌های حفظ صلح می‌انجامد، اما تأکید بر صلح مثبت، حتی در شرایطی که احتمال وقوع جنگ نیز وجود نداشته باشد، بر ایجاد صلح، تأسیس ساختارهای اجتماعی غیراستثماری، و اتخاذ اقداماتی برای دستیابی به این اهداف، تمرکز دارد؛ بنابراین حفظ صلح منفی، هدفی به مراتب محافظه‌کارانه‌تر است، زیرا بر حفظ وضع موجود دلالت دارد، اما صلح مثبت، به ایجاد ساختارهایی تمایل دارد که تاکنون وجود نداشته‌اند؛ بنابراین مسیر دستیابی به صلح مثبت، به مراتب دشوارتر از صلح منفی است (Barash & Webel 2014: 8).

به نظر می‌رسد، ارتقای سرمایه اجتماعی پل‌زننده با افزایش اعتماد، انسجام اجتماعی و ارتقای حس مالکیت عمومی فرایند صلح، می‌تواند دستیابی به هدف والای صلح در روابط بین‌الملل را امکان‌پذیرتر کند.

۱-۵. افزایش سطح اعتماد میان بازیگران نظام بین‌الملل

اعتماد، مهم‌ترین عنصر سرمایه اجتماعی است که برای انتشار روابط متقابل عمومی در هر چارچوب اجتماعی‌ای لازم است. اعتماد را عامل انسجام‌بخش روابط اجتماعی می‌دانند. اگر تعاملات میان گروه‌ها و افراد، منجر به اشاعه بی‌اعتمادی شود، باید به دنبال راهبرد اعتمادسازی برای برعکس کردن این روند بود. به نظر می‌رسد راهبرد اعتمادسازی در روابط بین‌الملل، تنها در صورتی ممکن باشد که میان گروه‌های دوتایی از کشورها، ارتباطات اجتماعی برقرار شود. در این صورت می‌توان انتظار داشت که سطح سرمایه اجتماعی در جامعه بین‌الملل به‌طور کلی بالا برود. اما در نظم چندجانبه فعلی نظام بین‌الملل، به راحتی نمی‌توان انتظار داشت که ارتقای روابط دوجانبه میان گروه‌های دوتایی از کشورها، منجر به ارتقای سطح سرمایه اجتماعی، در کلیت جامعه بین‌الملل شود. به همین دلیل، از ارتقای سرمایه اجتماعی شبکه‌ای سخن به میان می‌آید. از آنجاکه امروزه هر دولتی در شبکه‌های متعددی

عضویت دارد، تعاملات غنی، هر دو گروه کشورها را قادر به ورود به شبکه روابط کشور دیگر می‌کند. به این ترتیب اعتماد نه تنها میان شرکای اصلی، بلکه بین اعضای کشورهای شبکه شده با آن کشور، ارتقا می‌یابد. برداشت شبکه‌ای از سرمایه اجتماعی به این معناست که اعتماد به عنوان یک منفعت محصور شده از طریق شرکای هر عضو به تمامی اعضای شبکه اعطا می‌شود. در این میان، آنچه شرکا باید انجام دهند، صرفاً بهره‌گیری از عملکرد پل‌زننده شبکه‌هاست. سرمایه اجتماعی در ترتیبات داخلی با دو عملکرد مجزا واحدهای اجتماعی را به هم پیوند می‌زند. سرمایه اجتماعی ارتباطاتی، که افراد را با مبانی هویتی و هنجاری یکسان کنار یکدیگر جمع می‌کند و عملکرد پل‌زننده، که افرادی با مبانی هویتی غیریکسان را به هم پیوند می‌دهد. به نظر می‌رسد که هر دوی این عملکردها، بخش‌هایی از یک پیوستار هستند و سرمایه اجتماعی ارتباطی، پیش‌زمینه شکل‌گیری سرمایه اجتماعی پل‌زننده است و هر دو با یکدیگر متوازن می‌شوند. بنابراین، اگر پیوندهای ارتباطی ضعیف باشد، امکان وقوع شکاف‌های اجتماعی وجود دارد. روابط بین‌الملل مبتنی بر پیوندهای ارتباطی موفق (زیرمجموعه‌های ملی‌گرایی) اگر با پیوندهای ارتباطی پل‌زننده گسترده همراه نشود، از نمودهای اثرات جانبی وحشتناک آن مانند عدم توازن، به شدت آسیب خواهد دید که نتیجه آن، وقوع جنگ میان دولت‌ها است. منطقه‌گرایی رقابتی، نمونه بالقوه و کوچک‌تر دیگری از چنین عدم توازنی است. کاهش فعلی جنگ‌های بین‌دولتی که به‌طور متناقضی با کاهش اعتماد بین دولت‌ها همراه شده است را می‌توان در چارچوب سرمایه اجتماعی توضیح داد. در این راستا باید به افزایش سرمایه اجتماعی پل‌زننده که از طریق سازمان‌های غیردولتی و غیرانتفاعی و همچنین سازمان‌های دولتی بین‌المللی ایجاد می‌شود، توجه کرد (Rousset, 2014: 37-38).

۲-۵. افزایش انسجام اجتماعی در سطح جامعه بین‌الملل

افزون بر ارتقای اعتماد در میان جوامع، می‌توان گفت آنچه جامعه مدنی انجام می‌دهد، ارتقای احتمال تعاملات افراد در فراسوی مرزهای ملی است که می‌تواند با ایجاد سرمایه اجتماعی پل‌زننده، سطح انسجام اعتمادی و به تبع آن، اعتماد را در

میان افراد جامعه بین‌الملل بالا برود. از نظر بسیاری از پژوهشگران، انسجام اجتماعی، مهم‌ترین متغیر مداخله‌گر بین سرمایه اجتماعی و درگیری‌های خشونت‌آمیز است. در واقع «هرچه تعاملات عمودی (میان شهروندان و دولت‌هایشان) و افقی (روابط شبکه‌ای میان گروه‌های مختلف اجتماعی) بیشتر باشد، احتمال انسجام اجتماعی در یک جامعه بیشتر بوده و از سازوکارهای بیشتری برای میانجیگری و مدیریت تعارض پیش از تبدیل شدن آن به درگیری‌های خشونت‌آمیز برخوردار خواهد بود. انسجام اجتماعی ضعیف‌تر، خطر آشفتگی و چندپارگی نظام که در درگیری‌های خشونت‌آمیز متجلی می‌شود را افزایش می‌دهد» (Colleta & Cullen, 2000: 4).

تعاملات مدنی و انسجام اجتماعی، ابعاد مهمی از سرمایه اجتماعی هستند که با بالا بردن سطح حساسیت و پاسخ‌گو کردن دولت‌ها می‌توانند ابعاد رفاهی جامعه در همه زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، و بهداشت را تقویت کنند. ارتقای سطح رفاه در جامعه، یکی از ارکان مهم ارتقای صلح پایدار در سطح جوامع است (OECD, 2012: 59). تعامل افراد با یکدیگر با ایجاد ظرفیت احترام متقابل، شکل‌دهی به فضایی برای ابراز وجود، و ایجاد حس امنیت فردی و جمعی که منجر به افزایش انسجام اجتماعی می‌شود، با کم‌رنگ کردن تعارض‌های فرهنگی و قومیتی می‌تواند زمینه‌ساز ارتقای صلح پایدار در سطح جامعه بین‌الملل باشد.

۳-۵. ارتقای حس مالکیت عمومی فرایند صلح

همان‌گونه که پیشتر شرح داده شد، تهدیدهای امنیتی نوظهور، مردم را به‌عنوان کارگزاران اصلی امنیت، هدف قرار داده‌اند. در چنین فضایی، حفظ صلح بیش از پیش، کالایی عمومی تلقی می‌شود. مردم از آنجاکه خود را هدف نخست جنگ‌های شبکه‌ای می‌بینند، برای حفظ امنیت خود و ریشه‌کن کردن عوامل تهدیدزا، جلوتر از دولت‌هایشان دست به کار می‌شوند. جامعه مدنی جهانی و پیوندهای شبکه‌ای ایجادشده در میان آنها، این همکاری جهانی را تسهیل می‌کند؛ بنابراین براساس این رهیافت، مردم، به‌ویژه هنگامی که سازمان‌یافته شوند، بهترین کارگزاران امنیت هستند نه صرفاً دریافت‌کنندگان منفعل آن.

درواقع، ظرفیت جامعه مدنی جهانی در شرکت دادن شبکه‌های بازیگران غیردولتی در ایجاد تغییرات پشتیبانی‌کننده از صلح مثبت و پایدار، یکی از تأثیرات مهم ارتقای سرمایه اجتماعی پیوندزنده میان افراد جامعه بین‌الملل است. علاوه بر این، سرمایه اجتماعی ایجادشده میان بازیگران جوامع مدنی، در ایفای نقش آنها در زمینه ارتقای آگاهی‌های مردم درباره هزینه تداوم درگیری‌ها و فرصت‌هایی که تعامل با طرف مقابل برای یافتن راه خروج از درگیری ایجاد می‌کند، دارای پتانسیل زیادی است. درگیری‌ها، تنها با توافقنامه‌ها منتفی نمی‌شوند. آنها مستلزم تعهدی برای حل مشکلات جاری از طریق ابزارهای سیاسی هستند. حس مالکیت عمومی فرایند صلح، در پایان یافتن و رفع درگیری‌ها بسیار مهم است. بدون حمایت وسیع حوزه عمومی، تضمینی در برابر کسانی که می‌خواهند توافقنامه‌ها را از خطوط خود خارج کنند، وجود ندارد. فرایندهای صلحی که به رهبری جامعه مدنی جهانی هدایت می‌شوند، علاوه بر تسهیل فرایند مذاکره و گفت‌وگو بین طرفین درگیری، اغلب بر توانمندسازی مردم عادی برای بیان خواسته‌های حقیقی‌شان، و یافتن زمینه مشترک برای همزیستی مسالمت‌آمیز تمرکز می‌کنند. فعالان جامعه مدنی به‌جای استفاده از زور، عموماً نیاز به تکیه بر قدرت‌های مولدی دارند که از خلاقیت نهفته در تحریک شهود آینده‌های ممکن و محتمل نشئت می‌گیرد. این امر، در حس کارگزاری امنیتی افراد (توانایی همکاری با دیگران برای تغییر جهان در مسیری که سازگاری بیشتری با ارزش‌ها و آرمان‌های ارزشمند دارد) ریشه دارد. (OECD, 2012: 27)

همان‌گونه که سلیا میکثون^۱ شرح داده است: «ماهیت درگیری‌های داخلی در دوران پساجنگ سرد، استدلال قانع‌کننده‌ای برای مشارکت جامعه مدنی در فرایند صلح ایجاد کرده است. فرد فرد شهروندان، خانواده، و جامعه به‌عنوان بخشی از استراتژی‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی بازیگران مسلح، نادیده گرفته شده و منحرف می‌شوند. آنها خط مقدم جبهه‌های جنگ مدرن هستند؛ بنابراین، از آنجاکه مردم به‌طور مستقیم، تحت تأثیر درگیری‌های مسلحانه قرار گرفته‌اند، منفعت اصلی‌شان را در مشارکت برای حل و فصل منازعات می‌بینند» (kaldor, 2013:19).

درواقع، فعال کردن مردم از طریق نهادهای جامعه مدنی، کلید اصلی تحقق بنیادهای مبتنی بر همکاری برای امنیت انسانی است که بسیار پایدارتر و عادلانه‌تر از ترتیبات پیشین است؛ بنابراین جامعه مدنی جهانی با ارتقای سرمایه اجتماعی پیوندزنده میان بازیگران متعدد نظام بین‌الملل، می‌تواند به‌عنوان فضایی میان دولت‌ها، بازار، و گروه‌های اجتماعی در سطح نظام بین‌الملل عمل کند. در چنین فضایی از مشارکت عمومی، ملت‌ها، مؤسسه‌ها و نهادهای فراملی و سایر بازیگران نظام بین‌الملل، داوطلبانه گرد هم می‌آیند تا درباره امور عمومی گفت‌وگو کنند؛ چنین فضایی کم‌وبیش عاری از خشونت است.

۶. مواردی از عملکرد جامعه مدنی جهانی در راستای ارتقای صلح پایدار

واقعیت‌های اجتماعی نشان می‌دهد که شبکه جامعه مدنی جهانی، در استقرار کمپین‌ها برای رسیدگی به برخی دلایل ریشه‌ای درگیری‌ها و خشونت ساختاری بسیار مؤثر بوده‌اند.

در مرحله نخست، آنها با عضوگیری گسترده، دامنه متنوعی از مهارت‌ها و تمرکزها را فراهم می‌کنند که می‌تواند در تلاش برای حل و فصل عوامل خشونت‌زا در منازعه سودمند باشد. دوم اینکه شبکه جامعه مدنی به سبب حضور اعضای که در زمین منازعه بر حل و فصل آن تمرکز کرده‌اند، می‌تواند تماس‌ها و ارتباط‌های محلی را تثبیت کرده و همبستگی را تقویت کند. سوم اینکه شبکه جامعه مدنی نسبت به سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌ها از ظرفیت‌های بیشتری برای اتحادسازی برخوردار است؛ به‌عنوان مثال، آنها به دلیل غیررسمی و خصوصی بودن نسبی‌شان، کمتر تهدیدزا تلقی می‌شوند و بنابراین احتمال اعتماد کردن به آنها بیشتر خواهد بود (Barnes, 2006: 99).

در تمامی مناطق منازعه‌آمیز امریکای لاتین، افریقا، خاورمیانه و آسیای مرکزی، شکل‌های نامتقارنی از اقتدار و خشونت سازمان‌یافته بروز یافته است که زیر سایه شبکه‌هایی از تجارت‌های فرامرزی، و جریان‌های سیاسی و فرهنگی مهاجران و افراد بی‌خانمان، از فرصت‌های اقتصاد، اطلاعاتی، و جهانی بهره می‌برد. در مقابل، ما شاهد شکل‌گیری رژیم‌های امنیتی بین‌المللی هستیم که از طریق شکل‌های مختلف

شبکه‌های دولتی-خصوصی عمل می‌کنند. رژیم‌های قراردادی جدید، چارچوب‌های استراتژیک و درهم‌تنیدگی دو حوزه عمومی و خصوصی، دولت‌های پیشرو، NGOها، نهادهای سازمان ملل، و بخش‌های تجاری را به شدت به هم وابسته کرده است. چنین شبکه‌هایی برای تأمین کمک‌های انسان‌دوستانه، کاهش آسیب‌پذیری‌ها، حل منازعات، و ارتقای ظرفیت جامعه مدنی به شدت تلاش می‌کنند (Duffield, 2008: 151-156).

صلح گرجستان-آبخاز مثال خوبی از طرح‌های صلح مدنی است که مؤلفه‌های چانه‌زنی را با تولید فیلم‌ها، پژوهش‌ها و دادخواهی‌های مشترک در بین تمامی طرف‌های درگیر در منازعه، گسترش داد. فرایندهای گفت‌وگوی غیررسمی در سال ۲۰۰۸ نتوانست مانع از سرگیری خصومت بین طرفین شود، اما روابط آنها پایدار ماند، ایده‌های جدید شکل گرفت و رهبران و جوامع سیاسی، به چالش کشیده شدند تا بازتاب آن بر چالش‌های بلندمدت‌تر دیده شود. امروزه روند میانجیگری حکایت از پیچیده شدن و تحول معماری درگیری‌ها با مالکیت قوی محلی در کنار حمایت دقیق و استراتژیک بین‌المللی دارد. مورد فیلیپین مثال خوبی از این رویکردهای خلاقانه ترکیبی است. امضای چارچوب توافقنامه در اکتبر ۲۰۱۲ بین دولت فیلیپین و جبهه آزادی‌بخش اسلامی مورو، از یک فرایند میانجیگری مورد حمایت یک گروه تماس بین‌المللی^۱ بهره می‌برد که برای نخستین بار هر دو گروه بازیگران دولتی و سازمان‌های مردم‌نهاد بین‌المللی در آن حضور داشتند. اهرم دیپلماتیک دولت‌ها در کنار انعطاف‌پذیری سازمان‌های مردم‌نهاد بین‌المللی و روابط دیرینه با طرف‌های مهم و همچنین تعامل و پیوند با جامعه مدنی و جنبش‌های اجتماعی به موفقیت رسید. اگرچه بازیگران مدنی به‌طور مستقیم در این فرایند شرکت داده نشدند، اما تعامل با سازمان‌های مدنی بین‌المللی، پلی برای حضور آنها در فرایند مذاکرات بود. اکثر کشورها به مبارزات خشونت‌آمیزی که در نتیجه چالش‌های دولتی ایجاد شده، مبتلا هستند و کمتر دیده می‌شود که جامعه مدنی در این فرایند، به حساب آید. گرچه جامعه مدنی از عناصر پویای تغییر است، اما نباید به آن به‌صورت آرمانی نگاه کرد. جامعه مدنی ممکن است سرشار از شکاف‌ها و

تعصب‌ها باشد، سیاست‌مداران را با یافتن راه‌حلی به جلو رانده و یا با گرفتن امتیازات متعدد، آنها را عقب نگه دارد (Bell & O'Rourke, 2007: 311-315).

نتیجه‌گیری

توسعه پیوندهای شبکه‌ای در نظام بین‌الملل، سبب افزایش ابهام سیاسی و اخلاقی جنگ به‌عنوان یک پدیده شبکه‌ای شده است. در این میان مردم، به‌عنوان کارگزاران جدید امنیت، هدف اصلی تهدیدهای نوظهور هستند. از سوی دیگر، تجربه به‌طور فزاینده‌ای به ما نشان می‌دهد که اثرات حل و فصل سیاسی مسالمت‌آمیز بر ارتقای صلح، که نشئت‌گرفته از میز مذاکره است، بسیار محدود است. بی‌تردید مذاکره خوب که به عقد توافقنامه منجر شود، از اجزای ضروری فرایند صلح است، اما سایر مراحل و فرایندها نیز به همان اندازه حیاتی هستند. امروزه بسیار بیشتر از گذشته بر ضرورت ایجاد فضای سیاسی برای بیان نارضایتی‌ها و ادعاهای گروه‌ها (و اغلب گروه‌های ناراضی) تأکید می‌شود. در واقع جلوگیری از درگیری‌های خشونت‌آمیز و ایجاد صلح پایدار در دنیای جهانی شده، مستلزم اتخاذ استراتژی‌هایی است که عوامل ساختاری منازعه (که بسیاری از آنها ذاتی نظام جهانی هستند) را مدنظر قرار داده و همکاری میان بازیگران جامعه مدنی در سطوح محلی، ملی، و منطقه‌ای با دولت‌ها، نهادهای دولتی بین‌المللی و کسب‌وکارها را ممکن سازد. به‌نظر می‌رسد در جهانی که این‌گونه سرشار از خشونت، عدم تعادل رفاهی، و تعصب‌های تند و زننده است، جامعه مدنی جهانی، پناهگاهی امن است که حق پناه گرفتن در برابر تضادهای اخلاقی بالقوه یا بالفعل را تضمین می‌کند. جامعه مدنی جهانی، پناهگاه دائمی کسانی است که لزوماً با تضادهای اخلاقی موافق نیستند.

ظرفیت جامعه مدنی جهانی برای پشتیبانی از فرایندهای صلح‌سازی که هدف آن رفع خشونت ساختاری در جامعه و فراهم کردن زمینه‌های صلح مثبت است، در نظم شبکه‌ای نوین روابط بین‌الملل، مهم‌ترین ابزار برای رسیدن به صلح پایدار در سطح جامعه بین‌الملل تلقی می‌شود. شبکه‌های متقاطع تعاملات فراملی که در چارچوب این نهادها شکل می‌گیرند، سطح سرمایه اجتماعی جهانی و در نتیجه اعتماد و انسجام اجتماعی را در میان ملت‌ها بالا می‌برند و از سوی دیگر، این حس

را به افراد و جوامع القا می‌کنند که صلح به‌عنوان کالایی عمومی در زمره اموال و حقوق مالکیتی آنها قرار دارد و بنابراین، خود، حافظ و نگهبان آن هستند. قدرتی که از درون این شبکه‌های فراملی انسجام‌بخش مبتنی بر اعتماد برمی‌خیزد، بهترین ابزار برای مقابله با خشونت‌هایی است که با سازوکارهای شبکه‌ای در سطح نظام بین‌الملل پراکنده شده و بیشتر به افراد غیرنظامی (و نه دولت‌ها) آسیب وارد کرده‌اند؛ بنابراین به‌نظر می‌رسد، جامعه مدنی جهانی به‌عنوان نهادی که با برقراری پیوندهای شبکه‌ای، سرمایه اجتماعی جهانی را ارتقا می‌دهد، مهم‌ترین سازوکار موجود برای برقراری صلح پایدار در نظام بین‌الملل است. با این حال باید در نظر داشت که سازمان‌های جامعه مدنی در رسیدگی به مسائل و دلایل جنگ، هنوز در مراحل اولیه هستند. افزون بر این، شبکه‌های فرامرزی بین سازمان‌های جامعه مدنی حافظ صلح، در بسیاری از مناطق، مستعد درگیری ضعیف هستند؛ بنابراین تا قوت گرفتن نهادهای جامعه مدنی در این مناطق نمی‌توان انتظار داشت که صلح به‌صورت یکنواخت در جهان پراکنده شود.*

منابع

- Anheier, H. K., Kaldor, M. & Glasius, M. (Eds.) (2005), *Global Civil Society, 2005/6*. Sage
- Anheier, H., Kaldor, M. & Glasius, M. (2006), *Global Civil Society, 2006/2007*.
- Azar, E., Borris, E. R., Fisher, R. J., Friedman, V. J., Gurr, T. R., Kelman, H. C. & Woodrow, P. (2003), *Second Track Citizens' Diplomacy: Concepts and Techniques for Conflict Transformation*, Rowman & Littlefield Publishers.
- Barnes, C. (2006), *Agents for Change: Civil Society Roles in Preventing War & Building Peace*, European Centre for Conflict Prevention.
- Barston, R. P. (2014), *Modern Diplomacy*, Routledge.
- Bell, C. & O'Rourke, C. (2007), "The People's Peace? Peace Agreements, Civil Society, and Participatory Democracy", *International Political Science Review*, Vol. 28, No. 3.
- Van Brabant, J. M. (2012), *Privatizing Eastern Europe: the Role of Markets and Ownership in the Transition*, (Vol. 24), Springer Science & Business Media,.
- Colletta, N. J., & Cullen, M. L. (2000), *Violent Conflict and the Transformation of Social Capital: Lessons from Cambodia, Rwanda, Guatemala, and Somalia*, (Vol. 795), World Bank Publications.
- Duffield, M. (2008), Global Civil War: The Non-insured, International Containment and Post-interventionary Society", *Journal of Refugee Studies*, Vol. 21, No. 2.
- Emilie, M. & Hafner-Burton, M. K. (2009), "Network Analysis for International Relations", *International Organization*, Vol. 63, No. 3.
- Edwards, B., & Foley, M. W. (1998), Civil Society and Social Capital Beyond Putnam, *American Behavioral Scientist*, Vol. 42, No. 1.
- Fountain, J. E. (1998), "Social Capital: a Key Enabler of Innovation", *Research Programs, John F. Kennedy School of Government*, Harvard University.
- Held, D. (1999), *Global Transformations: Politics, Economics and Culture*,

Stanford University Press.

Isham, J., Kelly, T., & Ramaswamy, S. (Eds.). (2002), *Social Capital and Economic Development: well-being in Developing Countries*, Edward Elgar Publishing.

Kaldor, M. (2013), *New and old wars: Organised Violence in a Global Era*, John Wiley & Sons.

Kaldor, M., Kostovicova, D., & Said, Y. (2006), *War and Peace: The Role of Global Civil Society*, Sage.

Kaldor, M., Anheier, H., & Glasius, M. (2003), *Global Civil Society*, Cambridge: Polity.

Kaldor, M. (2003), "The Idea of Global Civil Society", *International affairs*, Vol. 79, No. 3.

Keane, J. (2003), *Global Civil Society?*, Cambridge: Cambridge University Press

Kurbalija, J., & Katrandjiev, V. (Eds.). (2006), *Multistakeholder Diplomacy: Challenges and Opportunities*, DiploFoundation.

Martínez-López, B., Perez, A. M., & Sánchez-Vizcaíno, J. M. (2009), "Social Network Analysis, Review of General concepts and use in Preventive Veterinary Medicine", *Transboundary and Emerging Diseases*, Vol. 56, No. 4.

OECD (2012), *Perspective on Global Development 2012, Social cohesion In a Shifting World*, OECD Publishing.

OECD (2004), *What is Social Capital*, available at: <https://www.oecd.org/insights/37966934.pdf>.

Vassort-Rousset, B. (2014), *Building Sustainable Couples in International Relations: A Strategy Towards Peaceful Cooperation*, Palgrave Macmillan.

Scott, J. (2012). *Social Network Analysis*, London: Sage Publishing.

Unicef (2011). *Violence in The City*, available at: http://www.unicef.org/protection/Violence_in_the_City.pdf.

Vassort-Rousset, B. (2014), *Building Sustainable Couples in International Relations: A Strategy Towards Peaceful Cooperation*, Palgrave Macmillan.

Wasserman, S., & Faust, K. (1994), *Social Network Analysis: Methods and Applications* (Vol. 8), Cambridge university press.

Weisbrode, K. (2013), *Old Diplomacy Revisited: A Study in the Modern History of Diplomatic Transformations*, Palgrave Macmillan.